

نزدیک تر از من

فدا در لابه لای شاخ و برگ است.

فدا مانند دریاها قشنگ است.

فدا انسان را از گل سرشته

فدا تمام شعرها را نوشته

فدا فالق پرهای پرنده است

فدا در دل گریه‌ها و خنده است

فدا نزدیک تر از من، به من و دوست.

فدا را جور دیگران می‌توان جست.

امید ملکی



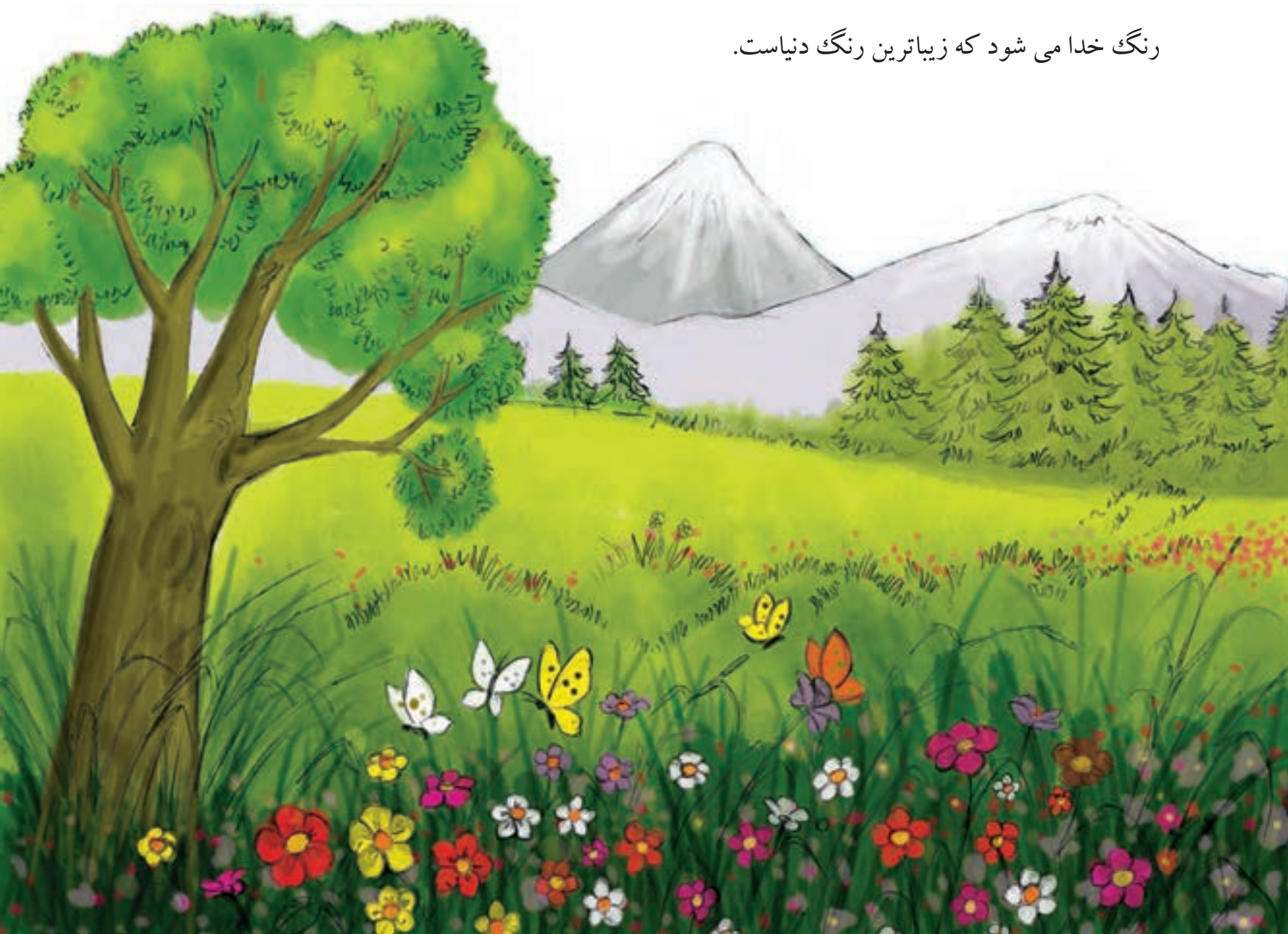
رنگ خدا

به اطراف خود نگاه کنید. رنگ هر چیزی را که می بینید، نام ببرید. رنگ لباستان، رنگ موهای دوستان، رنگ چشم های آموزگار.

فکر کنید در پارک نشسته اید، برگ درختان چه رنگی دارد؟ گل ها چه رنگی هستند؟ بال پروانه ها چه رنگی دارد؟ حالا نفس عمیقی بکشید و به هوای اطراف خود فکر کنید. آیا هوا رنگی دارد؟

به پدر و مادر خود فکر کنید، آن ها خیلی مهربان هستند و شما را دوست دارند مهربانی چه رنگیست؟ وقتی شاد و خوش حال هستید، شادی شما چه رنگی دارد؟

هوا، مهربانی و شادی رنگی ندارند. خدا هم مثل هوا همه جا وجود دارد ولی ما آن را نمی بینیم. رنگ خدا چیست؟ رنگ خدا یعنی ایمان، مهربانی، خوبی و پاکی. به طور مثال وقتی ما عصای مادر بزرگ را برایش می آوریم، وقتی در کارها به مادر کمک می کنیم تا خسته نشود، وقتی به پرنده ها دانه می دهیم و وقتی راستگو هستیم رنگ ها رنگ خدا می شود که زیباترین رنگ دنیا است.



فصل اوّل

نهادها

چه فکر خوبی!

قرار بود دانش آموزان کلاس ششم برای زنگ انشاء یک خاطره بنویسند. رضا درباره‌ی خانواده اش و ماجرای که برای

او در کودکی رخ داده بود* چنین نوشت:

یک روز مادرم از بازار یک بسته مداد رنگی خرید. برادرم گفت: «بیا مدادهای رنگی را با هم تقسیم کنیم».

هر کدام از ما سه مداد رنگی برداشتیم رنگ مدادهای من آبی، قهوه‌ای، سبز و رنگ مدادهای برادرم قرمز، زرد و نارنجی بود.

من با مدادهایم یک خروس کشیدم. وقتی نقاشی من تمام شد رنگ خروس من قهوه‌ای، سبز و آبی بود. در همین موقع

خروس خانه از راه رسید و به نقاشی من نگاه کرد و گفت «تاج من قرمز و پرهایم رنگارنگ* است ولی با رنگ هایی که تو

استفاده کرده‌ای فرق دارد. این خروس رنگ من نیست. برادرم یک پرستو کشید، پرستو پرواز کرد و به آسمان رفت، پرستویی

دیگر به او گفت: «چرا رنگ تو شبیه ما پرستوها نیست؟ هیچ کس تا به حال پرستویی به رنگ زرد با بال های قرمز ندیده است».

بعد با ناراحتی با هم پر زدند و رفتند. من و برادرم ناراحت شدیم و برای همین تصمیم گرفتیم دیگر نه پرستو بکشیم و نه خروس.

اما برادرم گفت: «یک فکر خوب و تازه» من پیشنهاد می کنم بیا با هم شریک شویم تا همه‌ی مدادها مال هر دو نفرمان باشد».

من با خوش حالی دست هایم را به هم زدم و گفتم: چه فکر خوبی! من حاضرم. آن گاه* با هم پرستو و خروس در میان

گل های رنگارنگ کشیدیم و به مادر هدیه دادیم.

مادر که از دیدن نقاشی زیبای ما خیلی خوش حال شده بود گفت: «به به! آفرین به شما

بچه‌های خوب». شما امروز یاد گرفتید که اگر در

خانواده برای انجام بعضی از کارها با هم

شریک شویم و یا همکاری کنیم،

می توانیم کارهای مشکل را به

راحتی انجام دهیم.



واژه ها



آن گاه : آن وقت

رخ داده بود: اتفاق افتاده بود

رنگارنگ : چند رنگ

درک و دریافت

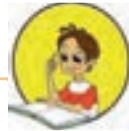


۱- انشای رضا درباره ی چه چیزی بود؟

۲- پیشنهاد برادر رضا چه بود؟

۳- به نظر شما به چه خانواده ای ، خانواده ی موفق می گویند؟

بین و بگو



نکته

❖ به این علامت ؟ علامت پرسش می گویند.

❖ به این علامت ! علامت تعجب می گویند.

❖ به این علامت ، علامت ویرگول یا کاما می گویند.

❖ به این علامت « » گیومه می گویند.

بگرد و پیدا کن



♦ دو تا از جمله های داخل گیومه « » را از متن درس پیدا کنید و آن ها را بنویسید.

.....

.....

جمله سازی



♦ با کلمه های زیر جمله بسازید و بنویسید.

| | |
|-------|----------|
| | خانواده |
| | تصمیم |
| | رنگارنگ |
| | برداشتیم |

فعالیت ویژه



♦ خانواده ی شما از چه افرادی تشکیل شده است؟ در مورد آن ها در کلاس صحبت کنید.



مدرسه ی من

همه می دانند مدرسه کجاست، اما من می خواهم درباره ی مدرسه ی خودم که از پایه آمادگی تا اکنون که کلاس ششم هستم برای شما بنویسم. من از مدرسه خاطره های زیادی دارم. خاطره ی معلم های خوب، خاطره زنگ های تفریح، خاطره ی زنگ های ریاضی و هزار و یک خاطره ی دیگر.

مدرسه ی من ساختمان بزرگ و حیاط وسیعی* دارد. در این حیاط گل ها و درختان زیادی کاشته شده است که هوای مدرسه را تمیز و پاک می کنند. من و بچه ها در زیر سایه ی درختان می نشینیم و با نوشیدن آب و خوردن خوراکی ها خوش می گذاریم. وقتی بهار می شود درختان برگ و شکوفه می دهند. در فصل پاییز حیاط مدرسه پوشیده از برگ های زرد و نارنجی می شود. خلاصه این که مدرسه ی من در همه وقت زیباست.

در مدرسه مدیر و معاون به همه ی کارها رسیدگی می کنند و با این که کارشان بسیار زیاد است ولی با تک تک دانش آموزان با مهربانی رفتار می کنند.



معلم‌ها به ما درس می‌دهند تا ما باسواد شویم. مشاور مدرسه در کارهای مختلف ما را هدایت* می‌کند به طور مثال هفته‌ی پیش من و دوستم می‌خواستیم راجع به حرفه‌هایی که دوره راهنمایی پیش حرفه‌ای و متوسطه‌ی حرفه‌ای به دانش‌آموزان یاد داده می‌شود، گزارشی آماده کنیم تا در کلاس برای دیگر بچه‌ها بخوانیم. آقای مشاور به ما چند کتاب معرفی کرد که آن‌ها را بخوانیم و گزارش خود را بنویسیم.

از افراد دیگری که در مدرسه کار می‌کنند. مربی بهداشت است که به امور* بهداشتی دانش‌آموزان رسیدگی می‌کند.

کسی که هر روز حیاط و کلاس‌ها را جارو می‌کند تا همه جاتمیز و مرتب باشد، خدمتگزار مدرسه است. من همیشه برای او دعا می‌کنم تا تندرست* باشد.

من و همه‌ی بچه‌ها، مدرسه‌ی خودمان را دوست داریم و از قوانین و مقررات* آن پیروی* می‌کنیم.



امور: کارها

پیروی: اطاعت

تندرست: قوی و سالم

حیاط وسیعی: حیاط پهنی، حیاط بزرگی

قوانین و مقررات: تمام کارهایی که باید انجام شود تا نظم برقرار گردد.

هدایت: راهنمایی



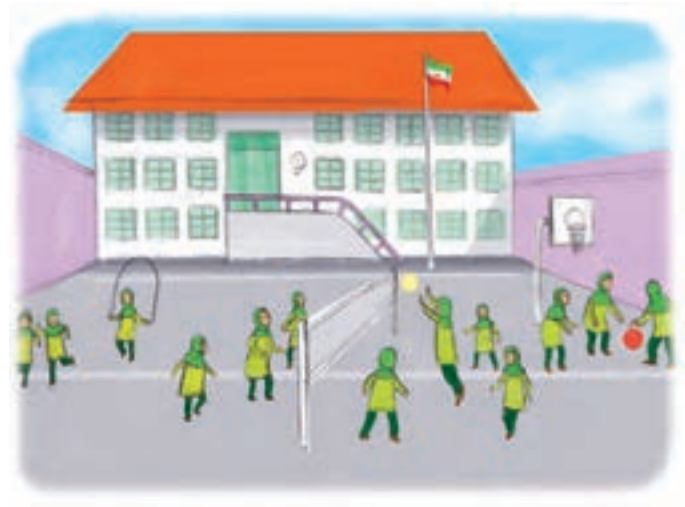
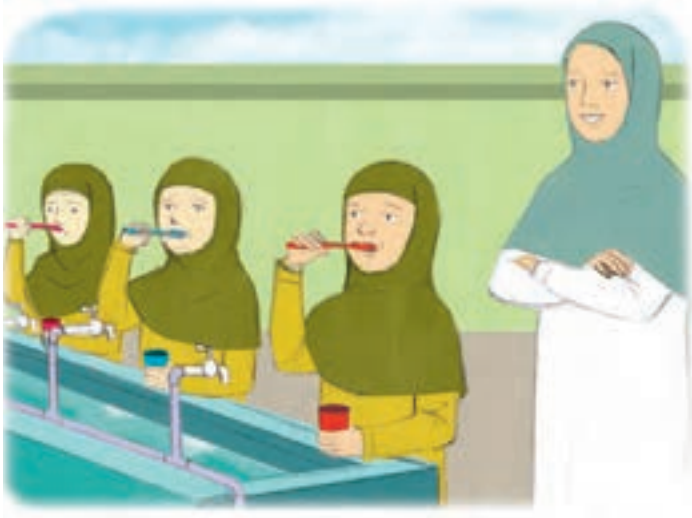
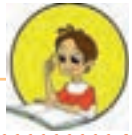
۱- چه کسانی برای باسواد شدن دانش‌آموزان در مدرسه زحمت می‌کشند؟

۲- مدیر در مدرسه چه کارهایی انجام می‌دهد؟

۳- اگر به جای مدیر مدرسه‌ی خود بودید، چه کار می‌کردید؟



بین و بگو



نکته

♦ به طرز فواندن این واژه ها گوش کنید.

هزار و یک

رفت و آمد

در و پنجره

حالا شما بخوانید:

من و تو

کم و زیاد

پدر و مادر

سرو صدا

جست و جو

بگرد و پیدا کن



♦ با استفاده از متن درس جاهای خالی را کامل کنید.

- من می خواهم درباره ی مدرسه خودم
- در این حیاط گل ها و
- در مدرسه مدیر و معاون
- معلّم ها به ما

جمله سازی



♦ درباره ی مدرسه خود سه جمله بنویسید.

.....

.....

.....

فعالیت ویژه



۱) یکی از خاطره های خود را در کلاس تعریف کنید.

۲) بعد از خواندن متن «بخوان و بیندیش» صفحه ی بعد، برای آن اسم مناسبی انتخاب کنید





بخوان و بیندیش

زنگ هنر بود. وقتی آموزگار به کلاس آمد گفت: بچه‌ها امروز بیستم آبان ماه روز خانواده است. هر یک از شما خانواده‌ای را نقاشی کنید.

پس از تمام شدن نقاشی‌ها، دانش‌آموزان درباره‌ی نقاشی خود در کلاس صحبت کردند. نقاشی امیر تصویر یک درخت با لانه‌ی پرنده‌ای بود که در آن جوجه‌ها با پدر و مادر خود دانه می‌خوردند. در زیر سایه درخت دو بچه همراه پدر و مادر خود مشغول استراحت بودند.




آموزگار گفت: «آفرین چه نقاشی‌های زیبایی کشیده‌اید همگی توانسته‌اید خانواده را در نقاشی خود به خوبی نشان دهید».

سینا گفت: «خانواده یعنی پدر، مادر و بچه‌ها. ولی در نقاشی آرش فقط مادر و بچه‌ها بودند آیا آن‌ها هم خانواده هستند؟»

آموزگار گفت: «بله درست است. در بعضی از خانواده‌ها پدر یا مادر با فرزندانشان زندگی نمی‌کنند ولی فرقی نمی‌کند آن‌ها هم خانواده هستند به نظر من مهم این است افرادی که با هم زندگی می‌کنند، با یک دیگر دوست صمیمی باشند. و به هم احترام بگذارند. حالا بیایید دست‌هایمان را بالا ببریم و برای سلامتی و خوشبختی خانواده‌های خود دعا کنیم».





فصل دوم
مناسبت‌ها

روز جهانی کودک

آن روز وقتی بچه ها وارد مدرسه شدند، با تعجب دیدند که تمام راهرو با بادکنک و کاغذهای رنگی تزیین شده و در قسمت هایی از راهرو روی میزها مقوا، گل و خمیربازی، پارچه، نخ و سوزن گذاشته شده بود. روی مقوا و پارچه های بزرگ شعارهای «آموزش حق همه ی کودکان است» «غذای مناسب و سلامتی حق همه ی کودکان است» «آزار و اذیت کودکان ممنوع است» «بازی حق همه ی کودکان است» نوشته شده بود. بچه ها از هم می پرسیدند امروز چه خبر است؟ در همین موقع یکی از دانش آموزان از آخر راهرو با صدای بلند گفت: «اینجا روی یک پارچه نوشته شده است، شانزدهم مهر، روز جهانی کودک مبارک باد. پس امروز روز جهانی کودک است».

وقتی زنگ به صدا در آمد. دانش آموزان در حیاط صف بستند. مدیر مدرسه از پشت بلندگو بعد از تبریک روز جهانی کودک به همه ی دانش آموزان اعلام کرد* به همین مناسبت*، در مدرسه جشن برگزار می کنیم. برنامه جشن شامل نقاشی، کاردستی، مسابقه و پذیرایی است. با شنیدن این خبر دانش آموزان شروع به دست زدن کردند، آن ها از شادی در پوست خود نمی گنجیدند». بعد از تمام شدن صحبت های آقای مدیر بچه ها پشت میزها نشستند و مشغول کار شدند. پس از مدتی نمایشگاهی از کارهای هنری دانش آموزان آماده شد. نزدیک ظهر بعد از برگزاری

مسابقه بعضی از دانش آموزان با میوه و شیرینی از دوستان خود پذیرایی کردند. در پایان جشن آن ها بادکنک در دست به حیاط مدرسه رفتند تا به مناسبت روز جهانی کودک بادکنک ها را در آسمان رها کنند. پس از مدتی آسمان مدرسه پر از بادکنک های رنگی شده بود.



واژه ها



اعلام کرد : خبر کرد

به همین مناسبت: به همین دلیل

درک و دریافت

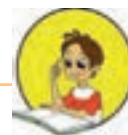


۱- چرا راهرو مدرسه تزئین شده بود؟

۲- یکی از شعارهایی که روی پارچه یا مقوا نوشته شده بود، بگویید؟

۳- شما دوست دارید بزرگ ترها چه رفتارهایی با شما داشته باشند؟

بین و بگو



نکته

جمله های زیر را بفوانید.

«از شادی در پوست خود نمی گنجد».

«مرغ همسایه غاز است».

«کار نیکو کردن از پر کردن است».

به این جمله ها « ضرب المثل » می گویند.

♦ مالا معنی ضرب المثل های بالا را بفوانید و به معنی آنها توجیه کنید.

ضرب المثل «از شادی در پوست خود نمی گنجد» را وقتی به کار می برند که کسی بسیار خوشحال است.

ضرب المثل «مرغ همسایه غاز است» را وقتی به کار می برند که کسی قدر آن چه دارد، نمی داند و فکر می کند

مال دیگران بهتر است.

ضرب المثل «کار نیکو کردن از پُر کردن است» را وقتی به کار می برند که بخواهند توضیح دهند کاری

خوب انجام می شود که برای آن تکرار و تمرین زیادی شده باشد.

بگرد و پیدا کن



♦ شعارهای نوشته شده در متن را پیدا کنید و بنویسید.

.....

.....

.....

جمله سازی



♦ فاصله ای از برنامه ی جشن روز جهانی کودک مدرسه خود را بنویسید.

.....

.....

.....



فعالیت ویژه



♦ با کمک بزرگ تر ها دو ضرب المثل و کاربرد آن ها را پیدا کنید و برای دوستانتان در کلاس بخوانید.

.....

.....

.....

آمدن عمو نوروز

فصل بهار نزدیک بود. ننه سرما در خانه‌ی کوچک خود منتظر برادرش عمو نوروز بود. او از شوق* دیدار عمو نوروز صبح زود از خواب بیدار شد. و پس از روشن کردن سماور، حیاط خانه را آب و جارو کرد، قالیچه‌ی کوچک خود را پهن کرد، و سپس ظرف میوه و شیرینی را روی قالیچه گذاشت. آن گاه لباس قرمز چین دارش را پوشید و در کنار پنجره زیر نور آفتاب نشست. ننه سرما که خیلی خسته بود، کم کم خوابش برد.

عمو نوروز هر سال، روز اول بهار می آمد تا خبر آمدن بهار را به همه بدهد. او به همه خانه ها سر می زد و به صاحب خانه عیدی می داد. طولی نکشید* برادرش عمو نوروز از راه رسید از باغچه یک گل همیشه بهار چید و به طرف او رفت. و گفت ای خواهر! دوباره خوابت برده پیرمرد دلش نیامد* خواهرش را از خواب بیدار کند، خودش چای دم کرد و با نقل و شیرینی خورد.

او یک پرتقال از داخل ظرف میوه برداشت آن را دو قسمت کرد، یک قسمتش را خورد و قسمت دیگر را برای خواهرش گذاشت او کمی منتظر شد ولی ننه سرما بیدار نشد که نشد. عمو نوروز نگاهی به خورشید انداخت خیلی دیر شده بود. او باید می رفت تا خبر آمدن بهار را به گوش مردم شهرها و ورستاهای دیگر برساند.

بعد از مدتی ننه سرما از خواب بیدار شد، قوری روی سماور، پرتقال توی بشقاب و استکان چای را دید. او

فهمید که خوابش برده و عمو

نوروز را ندیده است. خیلی

دلش گرفت* ننه سرما با خود

فکر کرد برای دیدن برادرش

باید یک سال دیگر صبر کند.



واژه ها



خیلی دلش گرفت: خیلی غمگین و ناراحت شد.

دلش نیامد: راضی نشد

دیدار: دیدن

شوق: خوش حالی

طولی نکشید: مدت زیادی نگذشت

درک و دریافت



۱- عمو نوروز برای مردم چه خبری می آورد؟

۲- ننه سرما از کجا فهمید، عمو نوروز آمده است؟

۳- فکر می کنید عمو نوروز به مردم چه چیزهایی عیدی می داد؟



بین و بگو



♦ به معنی واژه‌هایی که در زیر آن‌ها فط کشیده شده است، در جمله‌ها توجّه کنید.

عمو نوروز از باغچه یک شاخه گل همیشه بهار چید.

ننه سرما شیرینی‌ها را در ظرف چید.

عمو نوروز نگاهی به خورشید انداخت.

ننه سرما یک پتو روی خود انداخت.

عمو نوروز شاخه گلی در دست گرفت.

او برادرش را ندید و دلش گرفت.

♦ حالا برای هر یک از کلمات **گرفت**، **انداخت** و **چید** دو جمله با معنی‌های مختلف بنویسید.

.....

.....

.....

.....

.....

.....

بگرد و پیدا کن



♦ پاسخ این سوال‌ها را از درس پیدا کنید و در متن درس با مداد فط بکشید.

عمو نوروز چه گلی از باغچه چید؟

ننه سرما ظرف میوه و شیرینی را کجا گذاشت؟

عمو نوروز چای خود را با چه چیزهایی خورد؟



جمله سازی



♦ بفوانید و جمله سازی کنید.

من خوردن چای با نقل را دوست دارم.

تو:

او:

ما خوردن چای با نقل را دوست داریم.

شما:

آنها:

فعالیت ویژه



♦ درباره‌ی فصل بهار یک کاردستی درست کنید.



ما کودکان حق داریم

ما کودکان دوست داریم زندگی خوبی داشته باشیم و این را حق خود می دانیم .
ما کودکان دوست داریم بازی و تفریح کنیم و این حق ماست .
ما کودکان به کمک بزرگترها احتیاج داریم و آن‌ها باید از ما نگهداری و حمایت کنند .
ما کودکان انجام کارهای مشکل و سخت را دوست نداریم .
ما کودکان دوست داریم بزرگترها با ما بدرفتاری نکنند .
ما کودکان دوست داریم با خانواده‌ی خود زندگی کنیم . زندگی با خانواده‌ای که باعث آرامش و راحتی ما باشد .
ما کودکان دوست داریم بزرگترها به صحبت های ما گوش کنند و به ما احترام بگذارند .
ما کودکان دوست داریم از دوستان معلول ما مراقبت بیشتری شود . تا آن‌ها هم مثل ما بتوانند به مدرسه بروند و درس بفوانند .



فصل سوم
نام آوران

جهان پهلوان غلام رضا تختی

آن سال کشتی گیر جوانی از ایران در مسابقات* شرکت کرده بود. وقتی نام او را برای شروع مسابقه اعلام کردند، صدای صلوات تماشاچیان ایرانی در سالن بلند شد. غلام رضا تختی آن کشتی گیر جوان برای شروع مسابقه ابتدا نام خدا را بر زبان آورد به روی تشک رفت و با سوت داور، دو کشتی گیر شروع به کشتی گرفتن کردند. در همان لحظه های اول دو بنده* های آن ها به شدت خیس عرق شد. تماشاچیان ایرانی که در سالن بودند فریاد می زدند ایران، ایران، و با شنیدن این فریادها تختی تلاش بیشتری برای پیروز شدن* می کرد. در آن مسابقه کشتی گیر ایران برنده شد و حریف* خود را ضربه فنی* کرد و پشت او را به خاک رساند. بعد از این پیروزی داور دست غلام رضا تختی را بالا برد. همه ی مردم در سالن شادی می کردند و تختی را روی دوش خود دور سالن می گرداندند در سال هایی که تختی کشتی می گرفت چندبار هم شکست خورد* اما ناامید نشد و برای پیروزی های بعدی تلاش زیادی می کرد.

غلام رضا تختی که از او به عنوان جهان پهلوان هم یاد می شود، به مردم احترام زیادی می گذاشت و به آن ها کمک می کرد تختی دوست داشت که همه ی مردم شاد و خوش حال باشند.

او با شادی مردم شادی می کرد و با دیدن غم و ناراحتی آن ها غمگین می شد به همین دلیل گرچه سالیان سال از فوت تختی می گذرد ولی نام او هم چنان به عنوان یک قهرمان بزرگ در یاد مردم باقی مانده است.

ما ایرانیان به تختی و تمام قهرمانان کشورمان افتخار می کنیم.





پیروز شدن : برنده شدن

حریف : در این درس کسی که با او کشتی گرفته می شود

ضربه فنی کردن: حریف را در کشتی شکست دادن

دوبنده : لباس مخصوص کشتی

شکست خورد : برنده نشد.

مسابقات : مسابقه ها



۱- غلام رضا تختی قهرمان چه رشته ی ورزشی بود؟

۲- چرا مردم غلام رضا تختی را فراموش نمی کنند؟

۳- چرا ما قهرمانان را دوست داریم؟



نکته

♦ به معنی واژه گرفت در هر جمله توجّه کنید.

تختی پرچم ایران را بالا گرفت.

داور دست تختی را گرفت.

در مسابقه پای او درد گرفت.

♦ حالا جمله های زیر را با واژه ی «گرفت» کامل کنید و به معنی هر جمله توجّه کنید.

..... ناگهان باران تندی

..... امیر نمره ی خوبی

..... دیروز دلم درد

بگرد و پیدا کن



◆ این ترکیب‌ها را در درس پیدا کنید و از روی آن‌ها بنویسید.

..... سوت داور

..... کشتی گیر ایران

..... غلامرضا تختی

..... قهرمان بزرگ

جمله سازی



◆ با استفاده از تصویرهای بین و بگو داستان کوتاهی بگویید و آن را بنویسید.

.....

.....

.....

فعالیت ویژه



◆ با کمک بزرگ‌ترها نام ورزش مربوط به هر تصویر را بنویسید.



.....



.....



.....



.....



فداکاران

در کشور بزرگ ایران مردان، زنان و حتی کودکان و نوجوانان فراوانی هستند که برای نجات جان دیگران یا کمک

به آن‌ها خود را به خاطر انداخته‌اند و به همین خاطر نام و یاد آن‌ها جاودانه* شده است.

آیا نام شهید محمد حسین فهمیده و حسن امیدزاده را شنیده‌اید؟



شهید محمد حسین فهمیده، نوجوانی بود که نارنجک به کمر بست، زیر تانک

دشمن ستم‌کار* رفت و جان خود را در این راه از دست داد تا جلوی حمله دشمن را بگیرد.

حسن امیدزاده، معلمی بود که در یک واقعه‌ی* آتش سوزی به کمک

دانش آموزان رفت. وقتی بخاری کلاس آتش گرفت و دانش آموزان در شعله‌های

آتش گرفتار شدند*، این معلم شجاع گیلانی جان خود را به خطر انداخت تا آن‌ها را

نجات دهد. در این حادثه این معلم مهربان سوختگی شدید پیدا کرد.

به حسین فهمیده و حسن امیدزاده، انسان‌های فداکار می‌گویند. ما به این

فداکاران* احترام می‌گذاریم و به آن‌ها افتخار می‌کنیم.



واژه ها



جاودانه : ماندگار، همیشگی

ستم کار : کسی که ظلم و ستم می کند.

گرفتار شدند : گیر افتادند

واقعه : حادثه

فداکاران : فداکارها، کسانی که جان خود را برای کمک به دیگران به خطر می اندازند.

درک و دریافت



۱- شهید محمدحسین فهمیده چه کار مهمی انجام داد؟

۲- چرا معلم فداکار جان خود را به خطر انداخت ؟

۳- آیا به جز شهید حسین فهمیده و حسن امیدزاده ، افراد فداکار دیگری را می شناسید؟ نام آن ها را بگویید؟

بین و بگو



نکته

♦ بفوانید و مانند نمونه انجام دهید .

ستم + کار = ستم کار یعنی کسی که ظلم و ستم می کند.
نیکو + کار = نیکوکار یعنی کسی که کار نیک و خوب انجام می دهد.
مدد + کار = مددکار یعنی کسی که به دیگران کمک می کند.

حالا تمرین های زیر را انجام دهید.

| | |
|-------|------------|
| | ورزش + کار |
| | خدمت + کار |

بگرد و پیدا کن



♦ کلمه های ستاره دار درس را پیدا کنید و از روی هر یک با معنی آن بنویسید.

.....

.....

.....

جمله سازی



♦ جاهای خالی را با « به ، از ، را ، در » پر کنید.

مدرسه من پر خاطره است.
..... این حیاط گل ها و درختان زیادی وجود دارد.
نفس عمیق بکشید و هوای اطراف خود فکر کنید.
من با خوش حالی دست هایم به هم زدم.



♦ متن زیر را بی صدا بخوانید و آن را در کلاس تعریف کنید.

با تماس تلفنی مردم به سازمان آتش نشانی ، آتش نشان ها به سرعت خود را به محل آتش سوزی می رسانند. آنها برای نجات جان کسانی که در آتش گرفتار شده اند خود را به خاطر می اندازند.





ابوعلی سینا



آن روز وقتی مادر امیر از بیرون به خانه برگشت، یک گلدان سفالی بزرگ فریده بود که روی آن پهره‌ی مردی دیده می‌شد. امیر گفت: «چه گلدان زیبایی! این عکس چه کسی است؟» مادر پاسخ داد: «این ابوعلی سینا است.» امیر پرسید: «ابوعلی سینا کیست؟» مادر گفت: «ابوعلی سینا یکی از دانشمندان ایرانی است. اگر می‌خواهی درباره‌ی او بیشتر بدانی می‌توانی از رایانه کمک بگیری، من هم می‌توانم در این کار به تو کمک کنم.»

پس از مدتی جست و جو در رایانه، اطلاعات روی صفحه‌ی نمایشگر نشان داد که ابوعلی سینا یکی از دانشمندان بزرگ ایران است که کتاب‌های زیادی نوشته است. او در سن هیجده سالگی پزشک توانایی بود که بیماران زیادی را معالجه می‌کرد و حتی بعضی از آنان را بدون گرفتن پول درمان می‌کرد.

آرامگاه این مرد بزرگ در شهر همدان قرار دارد که یکی از جاهای زیبا و دیدنی این شهر

است.



فصل چهارم

ایران من

شهر تهران

چند روز پیش وقتی سینا مشغول تماشای تلویزیون بود مجری اعلام کرد برنامه ی بعدی درباره ی شهر تهران مرکز کشور عزیزمان ایران است. امیدوارم از دیدن آن لذت ببرید. فیلم با نشان دادن میدان و برج آزادی شروع شد. گوینده ی* برنامه همراه با پخش فیلم درباره ی هر قسمت توضیح می داد. او گفت این میدان یکی از زیباترین و بزرگ ترین میدان های شهر تهران است که در غرب این شهر قرار دارد.

سپس برج میلاد نشان داده شد. در این موقع گوینده گفت: بلندترین برج ایران، برج میلاد است که از بالای آن می توان شهر تهران را تماشا کرد. در ادامه ی فیلم میدان دریند، قلّه ی* توچال و تله کابین آن به نمایش درآمد. تندیس* مرد کوهنورد در میدان دربند بسیار زیبا بود. گوینده شرح داد*، تهرانی ها برای استفاده از هوای تمیز به کوه های شمال تهران می روند. قسمت بعدی فیلم درباره ی کاخ های نیاوران، گلستان و سعدآباد بود. هم چنین موزه های ایران باستان، حیات وحش و مردم شناسی به نمایش گذاشته شد.

پارک* های بزرگ تهران از جمله پارک ملت، پارک گفت و گو از قسمت های جالب فیلم بود که سینا از دیدن آن خیلی لذت برد. در پایان فیلم مترو*ی تهران نشان داده شد که چه طور تعداد زیادی از مردم برای رفتن به جاهای مختلف از آن استفاده می کنند.

بعد از تمام شدن فیلم سینا از پدرش قول گرفت

تا به زودی او را برای تماشای جاهای دیدنی تهران، ببرد.



واژه ها



تندیس: مجسمه

پارک: بوستان

شرح داد: توضیح داد، تعریف کرد

قله: بلندترین جای کوه

گوینده: کسی که صحبت می کند

مترو: قطار زیرزمینی

درک و دریافت



۱- نام مرکز کشور ایران چیست؟

۲- سه مکان دیدنی شهر تهران را نام ببرید؟

۳- برای تمیزی هوا و کم کردن آلودگی چه کارهایی می توان انجام داد؟

بین و بگو



نکته

تهرانی: یعنی کسی که اهل تهران است.

اصفهانی: یعنی کسی که اهل اصفهان است.

♦ حالا تمرین‌های زیر را انجام دهید.

| | |
|-------|--------------|
| | همدانی یعنی |
| | کازرونی یعنی |
| | زاهدانی یعنی |

بگرد و پیدا کن



♦ با استفاده از متن درس جاهای خالی را پر کنید.

| | |
|-------|---------------|
| | نام کاخ‌ها |
| | نام موزه‌ها |
| | نام بوستان‌ها |

جمله سازی



♦ جمله بسازید:

| | |
|-------|------------|
| | شهر تهران |
| | برج میلاد |
| | هوای آلوده |

فعالیت ویژه



♦ داستان را بفوانید و ادامه‌ی داستان را بگویید و بنویسید.

..... یک روز سینا و پدرش برای گردش به کوه رفتند. آن‌ها در کوه

.....

روستای ایبانه

سارا و خانواده اش تصمیم داشتند به دیدن یکی از روستاهای ایران به نام ایبانه بروند. سارا از این سفر خوش حال بود، چون که درباره‌ی این روستا چیزهای زیادی شنیده ولی تاکنون به آن جا نرفته بود. سارا تصمیم گرفت همه چیزهای جالب سفرش را یادداشت کند تا بعداً بتواند آن را برای دوستانش بخواند.

یادداشت های سارا چنین بود:



در حدود ساعت دوازده ظهر به ایبانه رسیدیم.

روستایی در جنوب شهر کاشان، در ابتدای روستا

هتل بزرگی دیده می شد که مسافران می توانند در

اتاق های آن استراحت کنند. تپه ها و کوه های

نزدیک این روستا خاک سرخ رنگی داشت. خانه های

این روستا هم به همین رنگ بود چون مردم برای ساختن خانه های

خود از این خاک استفاده کرده بودند. خانه‌هایی با در و پنجره‌های چوبی زیبا. روستا باغ‌های سرسبزی داشت که در آن درختان سیب، زردآلو و گرد دیده می شد.

بعضی از کوچه های روستا آن قدر باریک بود که هیچ ماشینی نمی توانست عبور کند برای همین مردان و

زنان روستا برای جا به جا کردن جعبه های میوه از الاغ استفاده می کردند. پیرزن و پیرمردهای روستا لباس های

محلّی زیبایی به تن داشتند حتّی جوان های روستا که برای زندگی به شهرهای دیگر رفته اند موقع برگشت به

روستای خود لباس محلّی ایبانه را می پوشند.

در روستا صداهای مختلفی به گوش می رسید*. صدای گوسفندان، صدای آوازخروس. من صدای زنبورها

و باد را که در شاخه های گردو می پیچید بسیار دوست داشتم و همه چیز برایم بسیار دوست داشتی و جالب بود.

کوچه های روستا، مدرسه روستا و پیرزن هایی که بر گه زردآلو* و سیب می فروختند. آن روز تا عصر در آن روستا

گردش کردیم و موقع غروب سوار ماشین شدیم تا به خانه مان برگردیم.

واژه ها



برگه زردآلود: زردآلویی که در آفتاب آن را خشک کرده اند.

به گوش می رسید: شنیده می شد

درک و دریافت



۱- سارا و خانواده اش به کدام روستا سفر کردند؟

۲- چرا خانه های ایبانه به رنگ سرخ است؟

۳- در یک روستا چه صداهایی و در یک شهر چه صداهایی بیشتر شنیده می شود؟

بین و بگو



نکته

سیب و زردآلو و گردو را می نویسند ← سیب ، زردآلو و گردو
نوجوانان و پیرزن ها و پیرمردها را می نویسند ← نوجوانان، پیرزن ها و پیرمردها
کوه و تپه و درخت را می نویسند ← کوه، تپه و درخت

♦ حالا جای خالی را پر کنید.

| | |
|-------|---|
| | تهران و کاشان و ایبانه را می نویسند ← |
| | تختی و فهمیده و امیدزاده را می نویسند ← |

بگرد و پیدا کن



♦ نام خوراکی هایی که در درس آمده است را بنویسید.

.....
.....

جمله سازی



♦ درباره ی شهری که در آن زندگی می کنید، یک انشا بنویسید.

.....
.....
.....

فعالیت ویژه



♦ چه چیزی از روستای ایبانه برای شما جالب بود در کلاس برای دوستان خود تعریف کنید.





موضوع آزاد

Handwriting practice area consisting of 20 horizontal dotted lines.

واژه ها



.....

.....

.....

درک و دریافت



.....

.....

.....

بین و بگو



.....

.....

.....

نکته

.....

.....

.....



بگرد و پیدا کن



.....

.....

.....

جمله سازی



.....

.....

.....

فعالیت ویژه



.....

.....

.....



ایران

از بهر حفظ ایران
باید توانا باشیم
آزاد باش ای ایران
آباد باش ای ایران
از ما فرزندان خود
دلشاد باش ای ایران

ما گل های فندانیم
فرزندان ایرانیم
ایران پاک خود را
مانند جان می دانیم
ما باید دانا باشیم
هشیار و بینا باشیم

عباس یمینی شریف



فصل پنجم

طبیعت

بازیافت*

ماه اسفند بود. همه‌ی مردم مشغول خانه‌تکانی* بودند. از پشت بام برخی* خانه‌ها فرش‌های شسته شده آویزان بود. مردم با نظافت* و دورریختن وسایل* کهنه برای عید نوروز و سال جدید آماده می‌شدند. چون ایرانی‌ها دوست دارند همه چیز در سال نو پاک و تمیز باشد.

سپیده هم همراه پدر و مادرش به خانه‌تکانی مشغول بود. مادر وسایل اضافی و دورریختنی را در یک کیسه می‌ریخت تا هنگام شب همراه کیسه‌های زباله از خانه بیرون ببرند.

سپیده به داخل کیسه‌نگاهی انداخت. شیشه‌ی خالی مربا و سس، چند شاخه گل مصنوعی*، یک کیف کهنه، چند لوح فشرده* و چیزهای دیگری را دید. با دیدن این وسایل به یاد کتابی افتاد که در آن نوشته شده بود برای صرفه جویی* در مواد و حفظ و نگه‌داری محیط خود می‌توان از وسایل دورریختنی دوباره استفاده کرد و چیزهای جدیدی ساخت.

او از مادرش اجازه گرفت. بعضی از وسایل دورریختنی درون کیسه‌رانگه دارد تا با آن‌ها کار دستی بسازد.

روز بعد سپیده شیشه‌ی خالی مربا، گل‌های مصنوعی، کیف کهنه را برداشت. ابتدا دور شیشه با چسب و پارچه‌ای که از کیف کهنه قیچی کرده بود پوشاند. سپس گل‌های مصنوعی را از شاخه جدا کرد و با چسب روی پارچه چسباند.

او جامدادی زیبا ساخت و مدادهایش را داخل آن گذاشت. بعد از ساخت جامدادی او بالوح فشرده، مقوآرنگی و چسب

یک ماهی زیبا برای اتاقش درست کرد. ابتدا دم، باله و دهان ماهی را از روی مقوآبرید و با چسب به زیر لوح فشرده چسباند.

سپس از پنبه و دگمه بر روی آن برای ماهی چشم درست کرد. او جامدادی و ماهی را به

پدر و مادرش نشان داد. آن‌ها بسیار تعجب کردند.

مادرش گفت: «چه فکر خوبی!»

پس ما می‌توانیم با وسایل دور

ریختنی چیزهای جالب و

جدیدی بسازیم.»





بازیافت : استفاده دوباره از مواد دور ریختنی

خانه تکانی : تمیز کردن خانه برای سال نو

صرفه جویی: هدر ندادن چیزهای مختلف

گل های مصنوعی : گل هایی که با پلاستیک و یا پارچه می سازند

لوح فشرده : سی دی

نظافت : پاکیزگی

وسایل : وسیله ها

برخی : بعضی



۱- چرا پدر و مادر سپیده خانه تکانی می کردند؟

۲- مادر با دیدن کاردستی های سپیده چه گفت؟

۳- اگر شما به جای سپیده بودید در ساختن ماهی به جای لوح فشرده از چه چیزهایی دیگری استفاده کردید؟



♦ در زبان فارسی بعضی از کلمه ها به دو صورت بیان می شوند.

| | |
|------|------|
| پنبه | پنبه |
| دشک | تشک |
| تکمه | دگمه |

حالا بگو:

شنبه، بادمجان و تنبل را به چه صورت دیگر می توان بیان کرد.

بگرد و پیدا کن



♦ برای کلمه های زیر مانند نمونه ی داده شده یک کلمه مناسب از متن درس پیدا کنید و بنویسید.

| | |
|---------------|---------|
| ماه اسفند | ماه |
| جامدادی | جامدادی |
| ماهی | ماهی |
| گل های | گل های |
| سال | سال |
| وسایل | وسایل |





♦ یک انشا در مورد عید نوروز بنویسید.

.....

.....

.....



♦ سپیده برای سافتن جامدای چه کارهایی انجام داد . آن ها را به ترتیب تعریف کنید.

.....

.....

.....



بطری

من یک بطری بزرگ شیر هستم. یک روز دفتری من را از فروشگاه خرید و به خانه برد. وقتی تمام شیر را خورد من را درون کیسه‌ای انداخت که در آن روزنامه، کاغذ، بطری‌های خالی

آب معدنی و جعبه‌های مواد

خوراکی دیگر نیز بود.

بعد از چند روز مرا همراه

بقیه‌ی چیزهایی که در کیسه بود

به آقایی داد که روی ماشین او

نوشته شده بود، «ماشین حمل

زباله‌های خشک» وقتی وارد



ماشین شدم نگاهی به اطرافم انداختم و قوطی‌های نوشابه، جعبه‌های خوراکی، کاغذ، وسایل و

لباس‌های کهنه را دیدم. در بین آن‌ها دو پرفه‌ای قرار داشت که فرمان آن جدا شده بود.

از او پرسیدم ما را به کجا می‌برند؟ دو پرفه پاسخ داد: «همه‌ی ما را به مرکز بازیافت زباله تحویل

می‌دهند». من سؤال کردم: «در مرکز بازیافت زباله با ما چه کار می‌کنند؟»



او جواب داد: «در آن جا همه‌ی ما را برای ساختن چیزهای جدید آماده می‌سازند. مثلاً قسمت فلزی مرا به کوره می‌فرستند تا برای ساختن بدنه‌ی دوپرفه‌ای جدید از من استفاده شود. برای ساختن کاغذهای جدید هم، روزنامه و کاغذهای باطله را به کار می‌گیرند».

من گفتم: پس بازیافت زباله، یعنی از زباله دوباره استفاده می‌کنند تا چیزهای جدیدی

بسازند. من از این که بار دیگر می‌توانم مفید باشم فرسند و شاد شدم.



فصل ششم
اطلاعات
و ارتباطات

تلفن همراه*

در یکی از روزهای هفته گذشته ، وقتی به خانه آمدم، مادرم را بسیار نگران* دیدم . از او پرسیدم : چه اتفاقی

افتاده است؟

مادر جواب داد: خواهرت سارا می بایست دو ساعت قبل از دانشگاه بر می گشت ولی هنوز نیامده است.

من گفتم: چرا به تلفن همراه او زنگ نمی زنید؟

مادرم گفت: گوشی خود را نبرده و در خانه جا گذاشته است.

پس از مدتی کم کم من هم نگران شدم. مادرم به تمام جاهایی که ممکن بود از خواهرم خبری داشته باشند،

تلفن زد ولی کسی از او اطلاعی نداشت. تلفن زدنهای مادرم به این طرف و آن طرف، باعث شد که دیگران هم

از دیر کردن خواهرم مطلع* و آن ها هم نگران شوند. من با خودم گفتم: اگر خواهرم سارا گوشی خود را در خانه

جا نگذاشته بود، ما الآن این قدر نگران نبودیم.



این تلفن همراه چه وسیله‌ی مهمی است! این دستگاه کوچک و ظریف چه قدر به ما

انسان‌ها کمک می کند. حالا می فهمم که چرا همیشه پدرم سفارش می کند که :

گوشی خود را همیشه با خود داشته باشید.

مواظب باشید به موقع آن را شارژ* کنید.

تلفن همراه خود را طولانی اشغال نگذارید.

در جاهایی که نمی توانید با گوشی صحبت کنید از پیامک* استفاده کنید.

در همین فکرها بودم که صدای زنگ در به صدا در آمد، خواهرم بود او گفت: موقع برگشتن از دانشگاه

حال دوستش بد شده و خواهرم مجبور شده است که دوستش را تا خانه ی آن ها برساند من و مادرم از شنیدم این خبر نفس بلندی کشیدیم و از این که اتفاق بدی برای او نیفتاده ، خدا را شکر کردیم.



واژه ها



پیامک: فرستادن پیام کوتاه با تلفن همراه

تلفن همراه: موبایل

شارژ کردن تلفن همراه: به برق زدن تلفن همراه برای تقویت باطری آن

مطلع شوند: اطلاع پیدا کنند، باخبر شوند

نگران: دلواپس

درک و دریافت



۱- چرا مادر نگران بود؟

۲- پدر چه سفارش هایی درباره ی تلفن همراه می کرد؟

۳- چرا باید تلفن همراه یکی از افراد خانواده را از حفظ بدانیم؟

بین و بگو



بخوانید:

| فارسی نوشتاری | فارسی گفتاری |
|---------------|--------------|
| آمدم | او مدم |
| بر می گردد | بر می کرده |
| صبحانه | صبحونه |
| دوستانت | دوستات |
| آسان | آسون |
| مادر جان | مادر جون |
| می خواند | می خونه |
| | |
| | |

♦ جمله های زیر را بفوانید و کلمه هایی را که در زیر آن ها فط کشیده شده است در جدولی مانند نمونه

بنویسید.

| فارسی نوشتاری | فارسی گفتاری |
|---------------|--------------|
| | |
| | |
| | |
| | |

- خدا کنه اتفاق بدی نیفتاده باشه.

- هیچ وقت تلفن همراهتون رو اشغال نذارید.

بگرد و پیدا کن



♦ واژه های ستاره دار درس را پیدا کنید و از روی هر کدام سه بار بنویسید.

.....

.....

.....



◆ درباره تلفن همراه یک انشا بنویسید.

.....

.....

.....



◆ در هر تصویر (ببین و بگو) با کجا تماس گرفته شده است ؟ شماره آن جا را زیر تصویر بنویسید.

.....

.....

مجله

هنگامی که ما به یک باجه ی روزنامه فروشی می رویم، مجله ها و روزنامه های گوناگونی را می بینیم. روزنامه های صبح و عصر ، مجله های جدول و سرگرمی ، کودک و نوجوانان ، ورزشی و خانواده . مردم برای خریدن روزنامه یا مجله ی مورد علاقه خود به این باجه ها رجوع* می کنند. بعضی از مجله ها هفته ای یک بار به چاپ می رسند ولی مجله هایی هم هستند که ماهی یک بار و حتی هر سه ماه یک دفعه* به چاپ می رسند.

کودکان و نوجوانان معمولاً طرفدار* مجله های جدول، سرگرمی و ورزشی هستند. بعضی از آن ها برای انتخاب مجله فقط به عکس روی جلد آن توجه می کنند، در صورتی که مطالب مجله هم باید مناسب سن و مورد علاقه ی آن ها باشد. برای همین بهتر است برای خرید مجله با دیگران مشورت کنند. مطالعه ی کتاب ، روزنامه و مجله باعث افزایش* اطلاعات خواننده آن می شود.



واژه‌ها



افزایش: زیاد شدن

رجوع می‌کنند: مراجعه می‌کنند.

طرفدار: دوستدار

یک دفعه: یک بار

درک و دریافت



۱- برای خریدن روزنامه و مجله معمولاً به کجا رجوع می‌کنیم؟

۲- برای انتخاب یک مجله به چه چیزهایی باید توجه کرد؟

۳- در خانه ی شما چه روزنامه و مجله ای مطالعه می‌شود؟



بین و بگو



نکته

خواننده: کسی که چیزی را می‌خواند.

گوینده: کسی که چیزی را می‌گوید.

♦ مالا جاهای خالی را پر کنید.

| | |
|-------|---------|
| | نویسنده |
| | شنونده |
| | بیننده |

بگرد و پیدا کن



♦ کلمه های زیر را در درس پیدا کنید و با استفاده از متن جاهای خالی را پر کنید.

مجله ی جدول و سرگرمی ، ، و

روزنامه ی صبح و

جمله سازی



♦ با کلمه های زیر جمله بسازید.

| | |
|-------|--------|
| | کودکان |
| | هفته |
| | خریدن |
| | باجه |



فعالیت ویژه



♦ معنی واژه های زیر را از واژه نامه ی آفر کتاب پیدا کنید و بنویسید.

| | |
|-------|--------|
| | تندیس |
| | واقعه |
| | دوبنده |
| | طرفدار |

| | |
|-------|-----------|
| | امور |
| | اعلام کرد |
| | نظافت |
| | نفس عمیق |



کتاب

من یار مهربانم
دانا و فوش بیانم
گویم سفن فراوان
با آن که بی زبانم
پندت دهم فراوان
من یار پند دانم
من دوستی هنرمند
با سود و بی زبانم
از من مباش غافل
من یار مهربانم



عباس یمینی شریف



نیایش

ای فدای مهربان کتاب، ابا نام تو آغاز کردیم و با یاد تو هم به پایان می‌رسانیم.

فدایا، چه کسی نیازمند تو نیست و بدون هدایت و کمک تو در زندگی موفق شده باشد.

فدایا، یاریمان کن تا همیشه از نعمت‌هایت به درستی استفاده کنیم و شکرگزار تو باشیم.

فدایا، یاریمان کن در کارها از راه تو که راه راستی و درستی است دور نشویم.

فدایا، یاریمان کن سپاسگزار تمام کسانی که برای ما زحمت می‌کشند، باشیم.

واژه نامه

الف

آن گاه : آن وقت

افزایش : زیاد شدن

اعلام کرد : خبر کرد

امور : کارها

ب

بازیافت : استفاده‌ی دوباره از مواد دور ریختنی

برگه زردآلو : زردآلویی که در آفتاب آن را خشک کرده‌اند

به گوش می‌رسید : شنیده می‌شد

به همین مناسبت : به همین دلیل

برخی : بعضی

پ

پارک : بوستان

پیامک : فرستادن پیام کوتاه با تلفن همراه

پیروز شدن : برنده شدن

پیروی : اطاعت

ت

تلفن همراه : موبایل

تندرست: قوی و سالم

تندیس : مجسمه

ج

جاودانه : ماندگار، همیشگی

ح

حریف : کسی که با او کشتی گرفته می شود

حیاط وسیعی : حیاط پهنی، حیاط بزرگی

خ

خانه تکانی : تمیز کردن خانه برای سال نو

خیلی دلش گرفت : خیلی غمگین و ناراحت شد

د

دوبنده : لباس مخصوص کشتی

دیدار : دیدن

دلش نیامد: راضی نشد



ر

رجوع می کنند : مراجعه می کنند

رخ داده بود : اتّفاق افتاده بود

رنگارنگ : چند رنگ

س

ستم کار : کسی که ظلم و ستم می کند

ش

شارژ کردن تلفن همراه : به برق زدن تلفن همراه برای تقویت باطری آن

شرح داد : توضیح داد، تعریف کرد

شکست خورد : برنده نشد

شوق : خوش حالی

ص

صرفه جویی : هدر ندادن چیزهای مختلف

ض

ضربه فنی کردن: حریف را در کشتی شکست دادن

..... ط

طرفدار : دوستدار

طولی نکشید : مدّت زیادی نگذشت

..... ف

فداکاران : فداکارها، کسانی که جان خود را برای کمک به دیگران به خطر می اندازند

..... ق

قلّه : بلندترین جای کوه

قوانین و مقرّات : تمام کارهایی که باید انجام شود تا نظم برقرار گردد

..... گ

گرفتار شدند : گیر افتادند

گل های مصنوعی : گل هایی که با پلاستیک و یا پارچه می سازند

گوینده : کسی که صحبت می کند

..... ل

لوح فشرده : سی دی



م

مترو : قطار زیر زمینی

مسابقات : مسابقه ها

مطلع شوند : اطلاع پیدا کنند، با خبر شوند

ن

نظافت : پاکیزگی

نگران : دلواپس

و

واقعه : حادثه

وسایل : وسیله ها

ه

هدایت : راهنمایی

ی

یک دفعه : یک بار

